بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری 26 آذر 1396.

خب در مورد آیه و لا یحل لهن ان یکتمن ما خلق الله فی ارحامهنّ یک سری بحث های مختلف دیگری در مورد این آیه بود ولی دیگر من از همه آن بحث ها صرف نظر می کنم که یک سری نکاتی فقط یک نکته را اینجا عرض کنم آن این است که در این بحث که در تفسیر مجمع البیان قال الصادق تعبیر کرده است المروی عن الصادق تعبیر کرده است یکی از مواردی که المروی عن الصادق تعبیر شده است در مجمع البیان یک نکته ای دارد حیفم آمد این را نگویم. در تفسیر مجمع البیان جلد 7 صفحه 47 دارد

قال الصادق علیه السلام ان موسی همّ بقتل السامری فاوحی الله سبحانه الیه لا تقتل یا موسی فانه سخی

خب در تفسیر قمی ماجرای سامری را مفصل ذکر کرده است در ضمنش دارد ثم همّ موسی تفسیر قمی جلد 2 صفحه 62

ثم همّ موسی بقتل السامری فاوحی الله الیه لا تقتله یا موسی فانه سخی

این مورد را در کافی وارد شده است با این تعبیر در کافی جلد 4 صفحه 41 حدیث 13 دارد

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ رَفَعَهُ قَالَ أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَى مُوسَى ع أَنْ لَا تَقْتُلِ السَّامِرِيَّ فَإِنَّهُ سَخِيٌّ

این ظاهرا علی بن ابراهیم رفعه اشاره به همین عبارت تفسیر موجود است. مؤید این مطلب هست که این روایت از امام صادق نیست. تعبیر می کند علی بن ابراهیم رفعه اما اینکه ممکن است کسی این جوری تصور کند که کلمه رفعه که به کار رفته است ظهور دارد در اینکه یک روایت مرفوعی هست یک حدیث رفع در مورد احادیث به کار برده می شود. کأنه یک حدیث مرفوع است. ولی معلوم نیست همچین اصطلاحی در مورد رفع باشد فقط در مورد حدیث به معنای دقیق فقهی ما که مثلا قول امام یا پیغمبر ما امثال اینها باشد. و این مواردی که در واقع یک نوع حدیث قدسی تلقی شود کلام خداوند به حضرت موسی و این جور چیزها را در آن رفعه تعبیر نکنند. این خیلی روشن نیست رفعه یعنی سند برایش ذکر نکرده است. به صورت مستقیم این مطلب را بدون ذکر سند این چیزهایی که یک نوع حدیث قدسی همان تعبیر شما که حدیث قدسی تعبیر می کنید لازم نیست این حدیث قدسی حتما سلسله سندش به امام یا پیغمبر برسد امثال اینها. اگر در جایی از این جور تعبیرات هم صریحا البته طبیعی است که علی بن ابراهیم باید به استناد یک روایتی چیزی امثال اینها این را تعبیر کرده باشد. ولی اینکه دقیقا بگوییم رفعه به اعتبار آن روایتی هست که در اینجا وجود دارد آن مشکل است.

سؤآل:

پاسخ: بله وسط های یک حدیث است.

خب این یک نکته البته این را در فقیه جلد 2 صفحه 61 حدیث 1709 دارد

روی أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَى مُوسَى ع أَنْ لَا تَقْتُلِ السَّامِرِيَّ فَإِنَّهُ سَخِيٌّ

به هر حال مرحوم شیخ صدوق برداشت کرده است که این یک روایت است. علی القاعده هم باید همین جور باشد خب علی بن ابراهیم که از خودش نقل نمی کند که خدا وحی به حضرت موسی کرده است باید مستندش یک روایتی باشد. غرض من این نبود که آن رفعه در واقع این روایت نبوده است. می خواهم بگویم تعبیر رفعه که شیخ کلینی تعبیر می کند ناظر به اینکه این روایت هست نیست. البته طبیعی هست که این باید یک روایتی در اینجا بوده است که مرحوم شیخ کلینی مرحوم علی بن ابراهیم این مطلب را به عنوان، ازخدا که مستقیم نمی تواند علی بن ابراهیم خبر دهد.

سؤال:

پاسخ: مرحوم طبرسی گفته است قال الصادق علیه السلام. در عبارت کافی هر کار کنیم که امام صادق که از آن در نمی آید. فوقش این است که یک روایت در بیاید. مثلا فقیه را امکان دارد که از کافی گرفته باشد و در کافی چون گفته است علی بن ابراهیم رفعه قال اوحی الله عز و جل می گوید که بالاخره روایت بوده است که کلینی ذکر کرده است. اگر اصل روی بود عیب نداشت بگوییم به کافی اعتماد کرده است با روی. ولی قال الصادقش چطوری در آمد؟ ما در مورد علی بن ابراهیم می خواستم بگوییم یک چیز کلی ای بوده است که مثلا موارد را ایشان روایت های امام صادق می دیده است و این یک مشکل عامی است در مجمع البیان و آن بحث های کلی که می کردیم برای این بود که آن را به صورت یک مشکل عام بتوانیم حل کنیم. در ارتباط مجمع البیان و کافی که یک همچین بحث هایی به صورت کلی نمی توانیم طرح کنیم. من به این تناسب نگاه کردم ببینم علی بن ابراهیم رفعه در کافی در کجاها وارد شده است. دو جا علی بن ابراهیم رفعه در کافی دیدم که به نظر می رسد که ناظر به همان تفسیر علی بن ابراهیم باشد این دو جا را بخوانم بد نیست. یکی کافی جلد 2 صفحه 450 حدیث 2 و 3 این یک روایت قبلش هم هست که مفید است برای فهم این مطلب. کافی جلد 2 صفحه 450 دو روایت پشت سر هم هست که این دو روایت دقیقا پشت سر هم در تفسیر قمی هست. روایت اولش این است

عده من اصحابنا عن سهل بن زیاد و علی بن ابراهیم عن أبیه جمیعا عن ابن محبوب عن علی بن رئاب قال سألت ابا عبد الله علیه السلام و ما اصابکم من مصیبه

یک روایت را آورده است. بعد روایت سوم بعدیش

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ رَفَعَهُ قَالَ لَمَّا حُمِلَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ص إِلَى يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ فَأُوقِفَ بَيْنَ يَدَيْهِ

آن یزید ملعون آن آیه شریفه خواند و ما اصاب من مصیبه فاما کسبت ایدیکم حضرت فرمودند که این آیه مربوط به ما نیست آیه دیگر هست مربوط به ما و روایتی که وارد شده است. این دو تا روایت در تفسیر قمی به این شکل وارد شده است متأسفانه آدرسش را یاداشت نکردم.

قال فحدثنی أبی عن الحسن بن محبوب عن علی بن رئاب قال سألت ابا عبد الله علیه السلام

همان طریق علی بن ابراهیم عن أبیه عن ابن محبوب عن علی بن رئاب همان طریق است

عن قول الله عز و جل و ما اصابکم من مصیبه روایت را آورده است. بعد روایت دوم را روایت بعدی ای که در کافی است

البته جالب است اینجا قال الصادق دارد در عبارت تفسیر قمی. قال الصادق علیه السلام لما ادخل علی بن الحسین علیه السلام علی یزید نظر الیه ثم قال یا علی بن الحسن ما اصابکم من مصیبه

آن مضمون روایت را آورده است که به امام صادق اینجا نسبت داده شده است. ولی در کافی علی بن ابراهیم رفعه دارد. فکر می کنم این الصادق اش هم زیادی بوده است یا یک همچین بهر حال نسخه ای از تفسیر قمی که در اختیار مرحوم کلینی بوده است الصادق علیه السلام نداشته است. این دو مورد، حالا مورد بعدی اش را هم می خوانم در واقع داخل در همان مشکل عامی که ما در ارتباط مجمع البیان و تفسیر موجود با آن مواجه هستیم هست که همین مضمون در تفسیر علی بن ابراهیم هست ولی الفاظش فرق دارد. شبیه نقل معنا لما حمل علی بن الحسین الی یزید بن معاویه اینجا تعبیر دارد لما ادخل علی بن الحسین علی یزید نظر الیه اصلا اینها را حالا چه است چرا عرض کردم احتمال زیاد می دهم که چند بار مرحوم علی بن ابراهیم اینها را درس گفته است و چون از حفظ درس می گفته است یک مقداری نقل به معنا از طرف خود مؤلف صورت گرفته باشد. این تفاوت ها از باب این است که ایشان به حافظه اش اعتماد کرده است و نقل به معنایی در موردش صورت گرفته باشد.

این باید این جور باشد علی بن ابراهیم رفعه باید ناظر به یک عبارت شبیه تفسیر علی بن ابراهیم باشد. قبلی اش هم که عین همین است دو تا روایت پشت سر هم. علی القاعده باید از

سؤآل:

پاسخ: همه اش قال الصادق باشد خیلی مستبعد است. این یک مورد نیست. اگر یک مورد باشد مثل همین مورد این ممکن است ولی خب یک مورد علتش این ست که چون معمول روایت ها از امام صادق علیه السلام هست گاهی اوقات راوی کلمه قال را که می بیند ذهنش به جهت آن معهودی که روایات اکثرا از امام صادق هست الصادق علیه السلام را ممکن است اضافه کرده باشد. ولی این بیست و هفت هشت مورد بود که بگوییم همه اینها الصادق اضافه شده باشد خیلی مشکل است. باید دنبال راه حل عام تری بگردیم که آن اشتباه را به طور طبیعی توجیه کند. این اشتباه خیلی طبیعی نیست. خب عرض کنم یک نکته ای اینجا من عرض کنم یک موقعی حالا شما سؤآل کرد به تناسب بگویم یک مقاله ای دیدم از یک خانمی در مورد تفسیر علی بن ابراهیم این خانم یک موقع هم اشاره کردم که کل منقولاتی که از علی بن ابراهیم هست در کافی آنها را تصور کرده است منقولات تفسیری از کافی است. ما به آن جهت نمی گوییم ویژگی های خاصی باید در مورد باشد که بشود استظهار کرد که علی القاعده باید از، همین تعبیر علی بن ابراهیم رفعه معنایش این است که منبعش علی بن ابراهیم است. منبعش یک کتاب دیگر نیست. فرق دارد بین علی بن ابراهیم عن أبیه عن ابن ابی عمیر، ممکن است این ابن ابی عمیر منبع کافی باشد و علی بن ابراهیم عن أبیه طریق به آن منبع باشد. در علی بن ابراهیم رفعه که این چیزها اصلا مطرح نیست. من خودم در مقاله ای که در مورد غیبت نعمانی نوشت بودم یکی از چیزهایی که در بحث منبع یابی به آن تکیه کرده بودم این است که جاهایی که کلماتی مثل رفعه یرفعه و اینها به کار می رود اگر این روایت از یک منبع مکتوبی اخذ شده باشد آن منبع مکتوب باید قبل از رفعه باشد. چون رفعه در عبارت های طرق به کار برده نمی شود. حالا اینجا رفعه که بعدش اصلا نامی وجود ندارد که اصلا احتمال اینکه از آنها اخذ شده باشد وجود داشته باشد. حتی جاهایی که مثلا علی بن ابراهیم رفعه عن محمد بن مسلم که در بعضی موارد در کافی مثلا علی بن ابراهیم رفعه بعدش اسم راوی است. اینجاهایی که رفعه هست نشانگر این است که منبع قبل از رفعه

در طرق به کتب تعبیرات رفعه یرفعه این تعبیرات رفعه یرفعه مال طرق حدیثی است نه طرق به کتاب. در طرق به کتاب و اینها رفعه به کار برده نمی شود. اصلا چیزش نمی شود رفعه یعنی حدیث را رفع کرده است. طریق به کتاب که رفعه معنا ندارد در آن اصلا. این یک نکته و نکته دیگر اینکه که آن موقع اخذ روایات معمولا از کتب بوده است. اخذ ها شفاهی خیلی نادر بوده است. این خودش یک نکته دیگر است. به علاوه ترتیب و اینها اقتضا می کند که این روایت از تفسیر علی بن ابراهیم اخذ شده باشد. خب

سؤال:

پاسخ: نه سند که نیامده است. نه آن حالا آن اگر باشد چه نکته ای دارد. در کافی آن همه از اول تا آخر روایت می آورد حالا که اینجا رسید یکدفعه اختصار کند

می گفت منبری بالای منبر که می شد بعضی وقت ها حالش بد می شد قش می کرد در زن ها قش می کرد. حالا مرحوم کلینی عشق اختصار به سرش زده است اینجا یک دفعه

سؤال:

پاسخ: نه مرحوم کلینی علی بن ابراهیم رفعه می خواهد بگوید که آن سند قبلی نیست. حالا در تفسیر قمی قال الصادق علیه السلام آن را ممکن است کسی معلّق به قبل بگیرد. اگر مرحوم کلینی در آن الصادق بود ممکن بود این تردید برایش حاصل باشد ولی علی بن ابراهیم رفعه یعنی مربوط به قبل نیست خودش یک روایت مستقل هست و رفعه یعنی علی بن ابراهیم سند این روایت را نقل نکرده است. اگر معلّق به قبل باشد معنایش این است که سند روایت را نقل کرده است.

خب این یک مورد. یک مورد دیگر از علی بن ابراهیم رفعه در کافی جلد 3 صفحه 250 حدیث 4 بود

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ رَفَعَهُ قَالَ لَمَّا مَاتَ ذَرُّ بْنُ أَبِي ذَرٍّ مَسَحَ أَبُو ذَرٍّ الْقَبْرَ بِيَدِهِ ثُمَّ قَالَ رَحِمَكَ اللَّهُ يَا ذَرُّ وَ اللَّهِ إِنْ كُنْتَ بِي بَارّاً

یک روایت را نقل می کند. ای روایت در یک جایی وسط حرف های علی بن ابراهیم آمده است البته باز هم با همان بحثی که عرض می کنم. مطلب همان مطلب است ولی الفاظ فرق دارد. یک روایت مفصلی را نقل می کند به یک تناسبی که گاهی اوقات کسانی که تخلّف از پیغمبر کرده اند بعضی هایشان آدم های خوبی بودند علتی که دیر به پیغمبر ملحق شدند مشکلات خاصی که بوده است. من جمله می گوید که ابو ذر در یکی از جنگ ها سه روز از پیغمبر دیر رسید علتش هم این بود که آن جملی که داشت خیلی راه نمی آمد تا برسد دید سه روز طول کشید بعد می گوید که پیغمبر رسید و پیغمبر فرمود

قال رسول الله ص یا ابا ذر رحمک الله تمشی وحدک و تموت وحدک و تبعث وحدک بعد روایت پیغمبر را کامل نقل می کند می گوید فلما سیّر به عثمان الی ربض فمات بها ابنه ذر فوقف علی قبره فقال رحمک الله یا ذر لقد کنت کریم الخلق بارا بالوالدیه آن روایت را می آورد با یک مقداری تفاوت در تعبیر ولی همان روایت امثال اینها است. این احتمالا این هم این علی بن ابراهیم رفعه این دو مورد هم از تفسیر علی بن ابراهیم اخذ شده باشد. این بحث خیلی بحث خاصی ندارد. یک نکته ای هم در بحث یکتمن ما خلق الله بگوم که آن این است که ما که عرض می کردیم این مراد ولد هست مرحوم بلاغی هم همین را استظهار کرده است با یک تقریباتی که کار ندارم ایشان هم استظهار کرده است اشاره به این در رساله فشارکی آقا سید محمد فشارکی هم آمده بوده است. حالا تفسیر براقی را خودتان مراجعه کند آن آل الرحمن در بحث است. در رساله فشارکیه چون در لا به لای بحث به آن برخورد کردم این را عرض بکنم این را بخوانم که مقدمه است برای بحث آینده ما. بحث دیگری که ما اینجا مطرح می کنیم این است که از این آیه شریفه استفاده شده است بر اینکه قول زن در مورد ولد متبع است. اگر اخبار دهد اخبارش حجت است. حالا عرض کردم بستگی دارد که ما ما فی ارحامهنّ را چطوری تفسیر کنیم. اگر بگوییم مراد خصوص ولد است بحث این است که آیا قول زن در خصوص ولد حجت هست یا نیست. اگر اعم گرفتیم حیض و طهر را هم اضافه کردیم یا خصوص حیض و طهر را گرفتیم قول زن در ان مورد باید حجت باشد. یعنی بحث ما ان است که آن چیزی که مراد از ما فی ارحامهنّ هست حالا خصوص حیض یا ولد است هر چه می خواهد باشد اگر زن به آن اخبار داد و از قول زن علم حاصل نشد آیا این اخبار حجت هست یا نیست. مرحوم سید محمد فشارکی این مطلب ایشان میگوید که حجت است خیلی ها گفته اند حجت است. من عبارت مرحوم آقا سید محمد فشارکی را بخوانم چون یک ذیلی دارد مربوط به بحث سابق است این را کامل بخوانم و یک غلط چاپی هم دارد آن را هم تذکر بدهم خوب است.

ثمَّ إنّها لو ادّعت الحيض صدقت، لقوله تعالى «وَ لٰا يَحِلُّ لَهُنَّ أَنْ يَكْتُمْنَ مٰا خَلَقَ اللّٰهُ فِي أَرْحٰامِهِنَّ» «5» بناء على أنّ وجوب الإخبار مع عدم إفادته العلم يستلزم وجوب القبول، و إلّا لغي إيجاب الاخبار المقصود منه ثبوت الخبرية به،

این باید عبارت این باشد که االمقصود منه ثبوت المخبر به به

یعنی مقصود از این ایجاب اخبار این است که مخبر به به وسیله خبر اثبات شود. این المخبر به به بوده است چون عبارت خیلی خاص بوده است عبارت را این نتوانسته است عبارت را بخوانند اینجوری عبارت را چیز کردند. می گوید

إلّا أن يدّعى انصراف ما في الأرحام إلى الولد، أو منع كون الحيض الذي هو مناط للأحكام وجود الدم في الرحم، بل هو جريانه إلى خارجه، فلا يكون داخلا في عموم ما فی الارحام

که اشاره به بعضی از آن مطالبی که ما عرض می کردیم دراین کلام مرحوم آقا سید محمد فشارکی هست. حالا یک سری ریزه کاری عرض کردم در آن بحث هست و بعضی نکات دیگر بود که من از همه آن بحث ها چیز کردم. حالا بحث ما این است که حالا آیا قول زن در مورد ولد حجّت هست یا نیست و لا یحلّ لهنّ ان یکتمن ما خلق الله فی ارحامهنّ از این می شود استفاده کرد حجّیّت قول زن در اخبار. یک تقریب بدوی این است که خب خداوند به زن گفته است که باید خبر دهد و این لازمه وجوب اخبار قبول چیز هست و الا لغو می شود ایجاب اخبار. خب این تقریب بدوی یک پاسخ روشن دارد و آن این است که گاهی اوقات ممکن است علم حاصل شود. این جور نیست که حتما علم حاصل نشود ممکن است علم حاصل شود ممکن است نشود همین که در معرض حصول علم هست برای افراد کافی است برای اینکه از لغویت خارج شود. این تقریب یک مقداری گاهی اوقات دقیق تر تقریب شده است آن این است که گفته اند که قول زن غالبا علم حاصل نمی کند. با وجودی که غالبا علم حاصل نمی کند شارع مقدس گفته است که باید اخبار کنی و این عرض کنم خدمت شما کاشف از این است که قول زن در این مورد حجت است. خب بعضی ها پاسخ داده اند این را در چیز آقای تبریزی دیدم ایشان میگوید که نه که گفته است قول زن غالبا، خیلی وقت ها از قول زن هم علم حاصل می شود. همین جور هم هست. به خصوص اگر علم را مراد اطمینان بگیریم حالا علم قطعی آن چنان نه ولی اطمینان بگیریم غالبا یک انگیزه خاصی برای اینکه دروغ بگوید در حالی که اصلا به خصوص چیزهایی که حالا بحث حیض و اینها شاید انقدر دروغ بودنش راحت کشف نشود. ولی اینکه بگوید من حامله هستم خب دو روز دیگر دروغش در می آید خب پیدا می شود که حامله نیست. این یک ادعایی نیست که طرف بتواند همین جوری ادعا کند. حیض می گوید که من حائض بودم رفت دیگر حالا فرق دارد بین حامله بودن و یک باره که مثلا سقط حاصل نمی شود. اگر مراد به خصوص حمل باشد حمل را نسبت به حمل به خصوص احتمال اینکه علم حاصل نشود و با این حال یعنی انگیزه متعارف در مورد زن ها در مورد دروغ گفتن و در مورد اینکه من حامله هستم خیلی وقت ها نیست. این که می گویید معمولا بله گاهی اوقات نادرا ممکن است یک جورهایی بگوید یک دو روزی هم قضیه را سمبل کنیم ببینیم قضیه چه می شود. ولی متعارفا وقتی می بیند که دو روز دیگر کشف خلاف می شود خب دروغ نمی گوید. امثال اینها. بنابراین اینکه از قول زن البته گاهی اوقات هم ممکن است اشتباه کرده باشد مثلا چیزهایی در درد های در شکمش باشد مثل غده ای در شکمش باشد و امثال اینها بگوید من حامله هستم در حالی که حامله نبوده است این امکانات هست ولی اینکه معمولا

سؤال:

پاسخ: نه نه مرادم این است که آن طرف قضیه. اگر زن اظهار کرد گفت من حامله هستم این حامله بودن معمولا بعضی ها تقریب این کرده اند که قول زن در مورد حامله بودن معمولا علم نمی آورد. شارع مقدس با وجود اینکه قول زن در مورد حامله بودن معمولا علم نمی آورد گفته است که باید اظهار کنید. این کاشف از این است که قول زن را شارع حجت قرار داده است. تقریب این است.

سؤال:

پاسخ: آن طرفش هم حالا فرض کنید که می گوید آیه می گوید که اگر زن حامله باشد باید این حامله بودنش را اظهار کند. اینها می گویند که این حامله اگر زن بگوید که من حامله هستم قول حامله بودن زن مقبول هست چون آن طرف قضیه بگوید که حامله نیستم مقبول هست یا نیست آن را کار نداریم فعلا. اینکه زن ادعا کند حامله بودن را غالبا علم نمی آورد ولی شارع مقدس گفته است این چیزی که غالبا علم نمی آورد باید تحقق پیدا کند. این کاشف از این است که بر مرد حجت قرار داده شده است و الا لغویت پیش می آید. خب پاسخ داده اند که می گوید که غالبا

بله عرض می کنم که ممکن است که بعضی وقت ها علم حاصل نشود به خاطر اینکه زن داعی بر کذب داشته باشد اشتباه ممکن است کرده باشد بعضی موارد را انکار نمی کنیم ولی اینکه بگوییم غالبا علم حاصل نمی کند بنابراین برای اینکه آیه لغو نباشد بگوییم حجت هست همچین چیزی نیست.

سؤال:

پاسخ: حالا اجازه دهید یک مقداری بعد نکته ای عرض می کنم بعدا شاید یک مقداری بحث روشن تر شود.

این هم یک تقریب. ولی یک تقریب دیگری هم هست که مرحوم آقا سید محمد فشارکی به آن تقریب ناظر است. آن تقریب که در کلمات هم گاهی اوقات به این تقریب استدلال آمده است. آن این است که می گویند اطلاق دلیل اقتضا می کند که حتی در جایی که زن می داند که قولش علم حاصل نمی کند باید بگوید. می گوید می داند که قولش علم حاصل نمی کند باید بگوید. این اطلاق دلیل اقتضا می کند که حتی در صورت علم زن به عدم افاده قولش للعلم، آن باید بگوید. و این اطلاق اگر چنین باشد که حتی در جایی که زن می داند که قولش علم نمی آورد موظّف هست این دیگر جعل حکم در این صورت لغو است. این کشف می کند که بنابراین قول زن را شارع حجت قرار داده است. این شاید قوی ترین این تقریبات باشد که ذکر شده است. ولی به نظر می رسد که این مطلب هم این استدلال به این شکل درست نباشد. اولا خیلی وقت ها شارع مقدس بعضی چیزها را حکمتا ملاحظه می کند. درست است که اصلا ما می گوییم که آیه شریفه جایی که زن علم دارد به اینکه قولش علم حاصل نمی کند اینجا هم باید اظهار کند. همین جور است. اشکال ندارد اطلاق دارد. ولی چرا اطلاق آیه شریفه

به خاطر اینکه خیلی وقت ها زن ها ممکن است اشتباه کنند. خیال کند که قولش علم حاصل نمی کند در حالی که علم حاصل می کند. شارع مقدس گاهی اوقات یک حکم عام جعل می کند حذرا عن الوقوع فی خلاف الواقع. اگر دائر مدار این بگوید که شما اگر علم داشتید که قول شما علم حاصل نمی شود این را نگو، هم ممکن است طرف اشتباه کند هم ممکن است سوء استفاده کند. بگوید چرا نگفتی بگوید که ما می گفتیم هم کسی قول ما را قبول نمی کرد. همچین چیزی را ممکن است بهانه کند که چرا کتمان کردید کسی که به حرف ما اعتنا نمی کند امثال اینها. شارع مقدس ممکن است حکمتا جعل مطلق کرده باشد به خاطر اینکه مبادا در بعضی مواردی که علم حاصل می شود زن خیال کند علم حاصل نمی شود سوء استفاده کند بنابراین اخبار نکند. این یک نکته و نکته دوم که فکر می کنم مهم تر از همه این نکات هست این است که اصلا معنای کتمان چیست. اینکه می گویند آیه اطلاق دارد نسبت به آن صورتی که زن می داند که قولش علم حاصل نمی کند. اصلا این آیه اطلاق دارد نسبت به آن صورت این را ببینیم یک موقعی می گویید که زن باید نسبت به آن چیزی که در شکمش هست اخبار دهد. آیه این جور بود که زن وظیفه دارد که اخبار دهد آن چیزی که در شکمش هست. خب اگر این بود این بحث ها پیش می آید. ولی آیه نگفته است که زن باید اخبار دهد می گوید که کتمان نباید بکند. بحث این است که اگر زنی می داند که خبر هم بدهد این خبرش را کسی گوش نمی کند. این آقا سکوت کرد آیا این سکوت زنی که خبرش علم نمی آورد منشأ علم نمی شود این کتمان است؟ این خیلی روشن نیست. مطلق سکوت زن کتمان باشد. سکوتی که اگر سکوت به اظهار تبدیل می شد علم می آورد لا اقل در معرض علم آوری بود آن سکوت کتمان است. پس اگر صورتی که زن می داند که اگر اظهار کند اظهارش را قبول نمی کنند اصلا کتمان نیست. خیلی مفهوم کتمان

سؤال:

پاسخ: احتمال همان کتمان است. من می خواهم بگویم که آن صورتی که علم دارم یقین دارم که قول من هیچ اثر ندارد. احتمال هم ایجاد نمی کند. هیچ باعث فحص هم نمی شود هیچی نمی شود امثال اینها چون یکی از جواب هایی که داده شده است یادم رفت بگویم که گفته اند علم هم نیاورد باعث لغویت هم نمی شود. گاهی اوقات ممکن است احتمال بیاورد و احتمال منشأ فحص شود بنابراین لغویت پیش نمی آید. بحث را باید به این صورت بگوییم که جایی که حتی احتمال هم ایجاد نمی کند. اطلاق دارد دلیل نسبت به صورتی که یک احتمال هم ایجاد نمی کند. احتمال هم ایجاد نمی کند این تقریب استدلال این است. بحث این است که اینجا کتمان نیست. کتمان آن چیزی هست که من اگر سکوت نکنم اثری دارد. سکوت من منشأ شده است که آن علم ولو شأنا ایجاد نشده است. اگر می گفتم خب شک می کردند می رفتند تفحّص می کردند و یک عده قابله می آوردند این خانم را چیز کنند. باید به خودمان هم بگوییم ها نگران نشویدرفقا که شوخی می کنیم!

سؤال:

پاسخ: نه می خواهند بگویند که ولو این آیه شریفه می خواهد این جوری مطرح کند این زن حتی در صورتی که

سؤال:

پاسخ: حالا این را این جوری بله من حالا تقریب را این را خوب بود در تقریب اول می گفتم که در واقع این آیه شریفه اگر اطلاق داشته باشد حتی نسبت به آن صورتی که من یقین دارم که این خانم یقین دارد که قولش هیچگونه احتمالی هم ایجاد نمی کند نسبت به آن اطلاق دارد ولی منشأ این اطلاق لغو نیست. چون حکمتا جعل شده است. جواب اول اگر ذکر می کردیم بهتر بود. و الا خب درست است وقتی طرف یقین دارد که قولش هیچگونه چیز نمی آورد یعنی این را به عنوان نقض می خواهم عرض کنم. اگر قرار باشد به اطلاق تمسک کنید این جوری تعبیر کنید اگر شما می گویید که اطلاق دلیل باعث اگر حجت نباشد لغویت پیش می آید پاسخ مطلب این است که حالا اگر زن یقین دارد که اگر اخبار هم بکند حتی احتمال هم برای مخاطبین ایجاد نمی کند. یقین به خلاف دارند. اطلاقشان مورد را می گیرد. وقتی اطلاق این مورد را گرفت، و بعد این جواب آن اشکال ما باشد. جواب آن تقریب باشد که اینجا اصلا کتمان صدق نمی کند. این یک قدری بحث به هم ریخت این را فردا یک مقداری توضیح می دهم

یک نکته ای فقط بگویم که این آیه شریفه در ضمن آیه حرمت کتمان هم به تناسب آقایان به آن پرداخته اند بین این آیه و آیه حرمت کتمان از جهاتی شباهت هست و از جهاتی تفاوت هست این هم مد نظر دوستان باشد که خیلی نمی خواهم، آنها یک سری جواب های دیگری که آنجا هست که آن جواب ها اینجا نمی آید همه اش. بعضی از نکاتی که در آیه حرمت کتمان که بر آن بر ادله حجت خبر واحد به آن تمسک شده است می آید اینجا بعضی هایش نمی آید آن را بعدا عرض می کنم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد